

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (۳۱)

عمل فقط از متقی قبول می شود

فراز مهمی از این آیات این عبارت است که «قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خدا فقط از متقیان عمل را قبول می کند. بحث ما این بود که همه‌ی اعمال به صورت «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲) که گاهی سیئه است و گاهی صالح است و این‌ها با هم جمع می شود و موازنه می شود، این‌ها گاهی اوقات رابطه‌ی اعمال با همدیگر به صورتی است که قابل دقت است!

سوره هود آیه‌ی ۱۱۴ را اگر ببینید، ص ۲۳۴: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ»؛ نماز را در دو طرف شب و ساعات نخستین شب بخوان! «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»؛ حسنات، سیئات را اذهاب می کند و از بین می برد. گاهی حسنات می آید و سیئات را از بین می برد؛ یعنی همان طوری که می ریزی در این موازنه سیئات از بین می رود و انگار آب، آب پاک و صافی می شود، یک زمان است که بحث از این هم آن طرف تر است. در سوره فرقان آیه ۷۰ در آن آیات معروف که واقعاً اگر کسی می خواهد خود را جزء عباد الرحمن قرار دهد، راهکار آن، راهکار معلومی است، تا به این جا که می رسد: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷) وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ

أَثَامًا (۶۸) يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا

صَالِحًا» (۷۰)؛ مگر این که توبه کند، ایمان بیاورد.

وقتی سیئه کار حسنه را می کند!

ببینید این ها مهم است، توبه کند، ایمان بیاورد بعد در پرتو توبه‌ی خود عمل صالح انجام دهد که اگر این طوری کند عبارت خیلی عجیب است «فَأُولَئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ یعنی خود سیئه تبدیل به حسنه می‌شود! اگر این ها را صرفاً به صورت مثبت و منفی نگاه نکنید، سیئه کار حسنه را می‌کند، یعنی وجود سیئه در پرونده‌ی شخص کار حسنه برای او انجام می‌دهد! که همین چیزی است که در روایات ما دارد، گاهی اوقات خدا نمی‌گذارد یک نفر، یک گناه را ترک کند، این ها البته خیلی به این شفافی معمولاً قرآن بیان نمی‌کند، بنای قرآن بر این نیست که یک حالت امان‌دهی داشته باشد مثلاً برخی از گناهان را خدا نمی‌گذارد آن فرد همین طور انجام دهد و این علامت این است که خدا او را دوست دارد. نمی‌خواهد انجام بدهد، عزمی برای انجام دادن این کارها ندارد، به عبارتی گناه‌های ذاتی او نیست که انجام بدهد، گناهی است که مدام ترک می‌کند و دوباره آن را انجام می‌دهد باز هم آن را ترک می‌کند و دوباره آن را انجام می‌دهد گناه به این صورت است که انجام می‌دهد.

درک معاصی مراتب دارد

از ائمه سؤال کردند که این ها چیست؟ ائمه گفته‌اند که چون خدا تو را دوست دارد، به خاطر این که زمانی که پرونده‌ی عمل خود را نگاه می‌کنی، در آن گناه دیدنی ببینی، یک زمان است که ائمه هم که مرتکب خطا نمی‌شوند، ولی این ابو حمزه و ... را ائمه می‌گویند که من این کار را کردم من سر معاصی بزرگ رشوه می‌دهم! ائمه یا دارند دروغ می‌گویند، یا جهت آموزش است که خیلی بعید است! که مثلاً این دعاها فقط آموزشی است یا نه! تغییر حالتی را در خودشان می‌بینند حال چه کسی به چه کسی رشوه می‌دهد؟! این که کدام اسم به کدام اسم رشوه می‌دهد؟! حالت امام این

نیست که من می‌خواهم گناه کنم یک آدمی را پیدا می‌کنم که به او رشوه بدهم که بروم گناه کنم! تمام این ادعیه که می‌بینید، برای آن است که از بس هشیاری در ائمه هست! یعنی اتفاقاً این نشان هوشیاری است، ولی کسی که می‌خواند می‌گوید «الحمد لله» که ما این کار را نمی‌کنیم! آیا امام سجاد می‌کند و تو نمی‌کنی؟! کسی که به این صورت با دعا معامله می‌کند یعنی این که حالت سرّی و بی‌حسی به او دست داده است؛ یعنی بی‌حس شده است که درد را متوجه نمی‌شود، نمی‌تواند درد را متوجه شود! و این درک دردها برای عمق هوشیاری ائمه است یعنی به قدری هوشیاری بالا است که کوچک‌ترین اصوات را می‌شنود، کوچکترین زمزمه‌ها را می‌شنود، کوچکترین تفاوت‌ها را احساس می‌کند مانند همین بعضی ترازوها که می‌بینی فوت هم که می‌کنی عدد نشان می‌دهد، این قدر ترازو حسّاس است! ولی باسکول اگر شما هم روی آن بروید عدد نمی‌اندازد، پس این عملاً مال حسّاسیت ترازو است که اگر خیلی کسی با این ادعیه کار کند آن زمان خودش او می‌فهمد که «أَنَا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى مَعْاصِي الْجَلِيلِ الرَّشَاءَ» (دعای ابوحمزه) من هم این کار را دارم می‌کنم. این برای این است که در پرونده‌ی عمل شخص گناه واضحی وجود داشته باشد که وقتی نگاه می‌کند، پرونده‌ی خود را سفید نبیند! برای همین نمی‌گذارد گناهی را ترک کند! چیز عجیبی است! نه؟ حرف عجیبی شد! نه؟ نمی‌گذارد. این هم در روایات آمده است که نمی‌گذاریم. به خاطر این که این را که نگاه می‌کنی می‌فهمی که کار تو خراب است، حال این سیئه برای شخص دارد کارِ حسنه را می‌کند، حسنه فرار بود این را رشد دهد، همین سیئه دارد این کار را می‌کند! یک گناه در زندگی فرد یک چنین کاری می‌کند! البته ما مجاز به گناه کردن نیستیم یعنی این جا بحث تشریحی نیست، خلط تکوین و تشریح نشود! فرد باید باز هم مجدداً تلاش کند تا این گناه را برطرف کند، ولی دوباره می‌بینی خدا تکویناً مانع می‌شود. این‌ها همان چیزهایی است که در روایات به نام **لَمَم** از آن یاد شده است «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» (نجم: ۳۲) لَمَم لزوماً به معنای گناه صغیره نیست، لَمَم همین است که «يُلِمُّ بِهِ الرَّجُلُ»، به طرف

می چسبد. یک مدتی آن را رها می کند ولی به او می چسبد، و گفته اند که مِنْ سَلِيقَتِهِ وَطَبِيعَتِهِ نیست؛ از ذات آن نشأت نمی گیرد یعنی ذاتی این گناه را انجام نمی دهد «لَكِنَّ خَطِيئَةً عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَعَلَّبَنِي هَوَايَ وَأَغَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي» (دعای ابو حمزه) این ها از دستش در می رود؛ یعنی از او چنین کاری سر می زند. چنین آدمی نیست که این کار به ذات او رفته باشد و او علاقمند نسبت به انجام این گناه باشد، نسبت به این گناه بی خیال باشد، آدم هرزه ای نسبت به این گناهی که انجام می دهد باشد نه! ممکن است اهل جلسه ی تفسیر و این ها باشد.

در همان روایتی که خواندیم بود که اگر یک نفر را می بینید که در مجلس تفسیر قرآن می آید و می رود، علم دین یاد می گیرد «فَدَعُوهُ»؛ این فرد را رها کنید این فرد هر چه هم که باشد، گوهر او به این شکل است که باید به مجالس تفسیر و مجالس امام حسین بیاید، خوبی ها را هم دوست دارد، حال اگر از این فرد چیزی سر بزند لَمَم است. «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» به تعبیر آن دقت کنید خیلی عجیب است! لَمَم، لَمَم؛ یعنی یک چیزی که جمع می شود و می چسبد، حالت پیوستگی و چسبیدن دارد. وضعیت آن گناه به این صورت است به او مانند نجاست می چسبد. نه این که خود او نجس العین است! خود او نجس العین نیست. از ذات و گوهر او نشأت نمی گیرد، و خدا این لَمَم ها را می بخشد «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ»؛ خدا واسع المغفرة است.

غیر از حُسن فعلی حُسن فاعلی مهم است

این که آدم تمام روابط اعمال را در بیاورد، خود یک بحث مستقلی در بحث های دینی می طلبد و معارف ادعیه و دعاها خیلی به فهم این طور روابط خیلی کمک می کند.

بعد در این آیه ی کلیدی دارد «إِنَّمَا يَنْتَقَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» متقین از جهت صرفی، اسم فاعل است؛ یعنی ماجرای قبول به فاعل گره می خورد؛ یعنی به ماجرای قبول شدن یا قبول نشدن که

یک مبحث کلامی است که گفتیم دارای تشکیکاتی است، این گرهی که وجود دارد، خیلی اوقات این گره در زمینه‌ی فعل نیست. البته، عمل باید صالح باشد.

نیت مؤمن یعنی خود مؤمن

مجموعه بحث‌هایی که ما راجع به نیت داریم که نیت مؤمن از عمل آن مهم‌تر است. نیت مؤمن یعنی چه؟ یعنی مؤمن، یعنی خود مؤمن. خود مؤمن از عمل مؤمن مهم‌تر است، «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»؛ نیت او از عمل او مهم‌تر است. از آن طرف خود کافر از عمل خودش بدتر است، یعنی از عمل بد خودش بدتر است «وَيَبِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ»؛ نیت کافر از عمل او بدتر است. چیزی را که شما در ماجرای قبول می‌بینید یک بحث اعتقادی مفصلی می‌شود؛ یعنی آن چیزی که نزد خدا می‌رود، آیه‌ی ۳۷ حج را بار دیگر بیاورید: اگر شما این‌ها را بکشید (قربانی کنید) «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها» این لحوم و دماء و برنج و حلوا و خیرات و مبرات و همه‌ی این‌ها یک سطح عمل دارد که آن سطح عمل اصلاً پایین باقی می‌ماند، (بعداً نقش عمل را عرض می‌کنیم)، «وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»؛ آن چیزی که صعود می‌کند و بالا می‌رود آن تقوای شماس، تقوی در خود فعل که معلوم نمی‌شود آن هم «التَّقْوَى مِنْكُمْ»؛ ممکن است دو عمل خوب مانند یکدیگر باشد؛ مثلاً دو صدقه انجام شود که در حُسن فعلی دو صدقه هیچ مشکلی ندارند، دو صدقه و دو کار خوب است، منتهی مراتب (همه‌ی این‌ها را می‌گوییم و کد می‌دهم که آیات آن را بخوانم) دو صدقه می‌دهید، یکی از یک جان بی تقوا برمی‌خیزد، یکی از یک جان باتقوا برمی‌خیزد، یکی بالا می‌رود و یکی بالا نمی‌رود! برای این که آن چیزی که قرار است بالا برود و به خدا برسد «يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» است و گرنه در حُسن فعلی کشتن قربانی «وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» هیچ تردیدی نیست، یعنی base و مینی موم حُسن فعلی را هر دوی این فعل‌ها دارند، ولی می‌گوید همین که «وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» که دارای حُسن فعلی است، آن که بخوهد بالا برود، آن در حقیقت «التَّقْوَى

مِنْكُمْ» است که بالا می‌رود آن که می‌خواهد به خدا برسد این به خدا می‌رسد و آلا سطح عمل که به خدا نمی‌رسد. این در همین زمین باقی می‌ماند، البته عمل صالح مهم است،

(سؤال) هر دو قربانی کردند، منتهی داریم جمع دلالتی می‌کنیم، خدا قربانی او را قبول کرد، این که خدا قربانی یک نفر را قبول می‌کند، یعنی چه چیز او را قبول می‌کند؟ پس این جا هذا اول الکلام که خدا احتیاج به قربانی ندارد! بحث این است که این را قبول نمی‌کند «تقوی منکم» را قبول می‌کند. شما به قرینه بگویید که می‌خواهید مفعول را جاسازی کنید. چه قبول می‌کند؟ قربانی را قبول می‌کند. هم این آیه به شما خواهد گفت از این قربانی چه را قبول می‌کند، هم تعلیق حکم به وصف و همین اشعاری که «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ یعنی کسی که تقوای این را دارد، یعنی علت قبول، تقوا است. این جا یک علیتی دارد، و آن تقوای خود شخص است و گرنه در این وسط مگر آن یکی قربانی نکرد؟ او هم قربانی کرد. این هم سر برید، آن یکی هم سر برید! شما برنج و گندم می‌دهید و او هم برنج گندم، شما افطاری می‌دهید، او هم افطاری می‌دهد، شما صدقه می‌دهید او هم صدقه می‌دهد. پس سرّ قبولی در چه نهفته است؟ وقتی با آیه‌ی ۳۷ سوره حج که جمع‌بندی می‌شود، معلوم می‌شود که خدا تقوای شما را قبول می‌کند.

آیه‌ی مهم سوره مبارکه فاطر، آیه ۱۰ را بیاورید، آن زمان آدم سرّ این همه تأکید را می‌فهمد، که چرا کار از جان باتقوا باید صورت بگیرد؟! «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»؛ کسانی که دنبال عزت می‌گردند، همه‌ی عزت نزد خدا

است، در هیچ جا کسی نمی‌تواند عزت را به دست بیاورد.

مؤمن کلمه طیب است

حال این را دقت کنید! «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» این جا مترجمین علاقه داشته‌اند الْكَلِمُ را به معنای کلام بگیرند به معنای کلام طیب و با یک علاقه‌ی خاصی هم این را می‌گویند، کلم طیب به معنی حرف پاک است. در صورتی که در این جا کلمه‌ی طیب در مقابل

عمل صالح آمده است؛ یعنی به قرینه‌ی مقابله اگر حرف باشد که حرف خودش جزء عمل است. (۲۲: ۴۵) حرف انسان جزء مجموعه اعمال است و در category (طبقه‌بندی، مقوله) عمل است. ما یک آدم داریم و یک عمل! «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» آن چیزی که به سمت خدا حرکت می‌کند خود آدم است، خود این کلمه‌ی طیب حرکت می‌کند، آن اهل صعود است، منتهی مراتب چه چیزی او را صعود می‌دهد؟ نمی‌خواهیم آن را جدا کنیم و بگوییم تو آدم خوبی باش، دل تو پاک باشد هر غلطی که خواستی بکن! نه! مایه‌ی صعود او «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ» است؛ یعنی «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ عمل صالح او را بالا می‌برد ولی آن چیزی که قرار است به سمت خدا حرکت کند جان مؤمن است که قرار است به سمت خدا حرکت کند، (۲۳: ۴۲) این را از کجا می‌گوییم؟ روی قرینه‌ی مقابله‌ی کلمه‌ی طیب با عمل صالح است، مصحح آن چیست؟ مصحح آن، شما آیه‌ی ۱۷۱ نساء را ببینید، «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»؛ غلو در دین خود نکنید «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ»؛ این مسیح کلمه‌ی خدا است، این رسول خدا است و کلمه‌ی خدا است. «مَا يُتَكَلَّمُ بِهِ» است؛ کلمه‌ای که خدا با آن کلمه حرف زده است و خودش را بیرون ریخته است و از این جهت جزء کلمه است. کلمات تامات وجود دارد و او جزء کلمه است. آن زمان وقتی می‌گوید «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» در چند ترجمه گفته شده است «عقاید و اندیشه‌های صحیح به سوی او بالا می‌رود»، آقای بهرام‌پور گفته است که «سخنان پاکیزه بالا می‌رود»، آقای فولادوند هم گفته است که «سخنان پاکیزه بالا می‌رود»، آقای مکارم هم همین را گفتند؛ یعنی این کلمه طیب مترجمین را به سمت سخنان پاکیزه برده است، در صورتی که سخنان پاکیزه خودش یکی از مصادیق عمل صالح است. می‌گوید، آن که اهل صعود است، عمل صالح او را بالا می‌برد «يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» آن که اهل صعود است، خود فعل نیست، خود فعل قرار نیست صعود کند، بلکه این جان مؤمن می‌رود و صعود می‌کند و این «التَّقْوَى مِنْكُمْ» صعود می‌کند، این حساسیت شدید خدا را نشان می‌دهد که کار باید به دست انسان پاک انجام شود، و

اگر نه قبول نمی‌شود، اگر متقی نباشد اصلاً قبول نیست، حالا این در یک طیفی قرار دارد و جان پاک یک حقیقتِ ذو مراتب است. حالا هرچه جان پاک‌تر باشد،...

من این را بارها عرض کردم، نماز امیرالمؤمنین با نماز ما از جهت ظاهری چه فرقی دارد؟ تقریباً خیلی تفاوت کمی دارد. چیزی که نقل کردند همین است، نهایتاً گریه‌ای است که ما هم محض ریا گریه‌ای می‌کنیم، این صورت ظاهری عمل که چندان تفاوتی ندارد، ولی یک جا در اوج طهارت است، می‌بینید این عمل نماز امیرالمؤمنین یک چیزی می‌شود و نماز دیگران یک چیز دیگری درمی‌آید، در حُسن فعلی آن هم تردیدی نیست!

جانی که اعتقاد به خدا ندارد، خدا را قبول ندارد، او اگر من باب حُسن فعلی هم عملی از او سر بزند و یک بیمارستان بسازد، اگر خدا لطف کند در حدّ تخفیف عذاب است آن هم من باب این که یکی از حجت درونی او است این که دل او می‌سوزد می‌رود و یک بیمارستان می‌سازد. یک نفر هم امیرالمؤمنین است اگر یک خرما صدقه بدهد، این حرکت، به اوج اعلی پرتاب می‌شود.

این‌ها حرف‌هایی است که دنیا تحمل آن را ندارد یعنی بگویید این عمل کفار و مشرکین چه؟ عمل آن بودایی‌ها چه؟ آقا تکلیف این بحث را باید مشخص کرد! ما می‌گوییم که حجت بر او تمام نشده است؛ یعنی واقعاً بر این همه آدم حجت تمام نشده است؟ یعنی خدا یک کاری کرده است که در ابعاد میلیاردری حجت تمام نمی‌شود یعنی حجت‌های خدا این قدر ضعیف است که تمام نمی‌شود؟! این را خود قرآن و روایات مانع هستند که به این صورت نیست. ولی البته تمام حجت مراتب دارد. بر یک نفر حجت تمام شده است و بر یک نفر حجت بیشتر تمام شده است؛ مثل این که یک زمانی می‌بینی این پارچه سفید است، خوب این سفید است و این یکی سفیدتر از این است و آن یکی خیلی سفیدتر از این یکی است، در سفیدی مراتب دارد. ولی یک زمان است که فرد بگوید که حجت در ابعاد میلیارد در بشریت تمام نشده است! این ضعف و این ایراد به خدا است که یعنی این مقدار در حجت خدا ضعف وجود دارد؟! راه ادیان الهی را پیدا کردن این مقدار

سخت است؟! در این عالم خدا را فهمیدن این قدر با مشکل همراه است؟ اگر این باشد که راه ما جدا است! اگر این نباشد می‌آییم و سر خط می‌ایستیم. اگر کسی روی بی‌اعتقادی به خدا و از روی دلسوزی بیمارستان درست می‌کند، این اندازه‌ی یک **فطرت پاک حیوانی** که خدا به او داده است در ابعاد ارضاء و پاسخ‌گویی به فطرت حیوانی خود، نه فطرت انسانی او زیرا در دعای اول صحیفه سجادیه، آن جایی که مرز انسان و حیوان از هم جدا می‌شود را گفته است. «وَأُولَا الْحَمْدَ وَالشُّكْرَ»؛ اگر حمد و شکر حضرت حق جلّ و علی نبود «لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَةِ»؛ همان مقدار دلسوزی که یک مرغ نسبت به جوجه‌های خود دارد، یک شیر نسبت به موقعیت خود دارد، همه‌ی این دلسوزی‌ها در انواع و اقسام حیوانات وجود دارد. ما در حیوانات این گونه دلسوزی‌ها را داریم، پس از او در حدّ ارضاء و پاسخ به فطرت حیوانی خود در همین حد یک کاری انجام می‌دهد از او قبول می‌کنند و بعد آن هم «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» یعنی آن‌جا اصلاً توزین ندارد، عمل ندارد. این عمل نیست! شما زمانی که می‌گویید عمل باطل است، یعنی عمل پوچ و هیچ است! ببینید وقتی هم که خدا این‌ها را می‌خواهد جمع‌بندی کند. شما آیه‌ی ۴۳ ابراهیم، ص ۶۰ را بیاورید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ».

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»؛ فکر نکن خدا از این ظالمان غافل است! به این‌ها خیره نشو! «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ»؛ همه‌ی این‌ها را ما قرار نیست در این دنیا به آن‌ها جواب دهیم، «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ»؛ ما برای آن جایی گذاشتیم که چشم‌ها خیره می‌شود «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ»؛ در آن روز این‌ها با حالت شتاب سرهای خود را بالا گرفته‌اند «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» یعنی با حالت خیرگی چشم، این سر را بالا گرفته است و جلوی پای خودش را هم نمی‌بیند «إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» (یس: ۸)؛ چشم‌های این‌ها بسته است و خوش را نمی‌تواند ببیند، در حقیقت این غل و زنجیر را تا بیخ گردن می‌گیرند؛ همین آدمی که در دنیا تا بیخ گردن

در غل و زنجیر است و خود را نمی‌تواند ببیند، خودشناسی ندارد تماماً باید اطراف خود را ببیند، چرا این طوری می‌شود «وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ»؛ جان او هیچ چیز نیست، جان سنگینی ندارد! جان فرد را می‌کشند. این جان فرد را که می‌خواهند بکشند، می‌بینند هیچ ندارد انگار هوا را روی ترازو گذاشتی، «وَأَفْئِدَتُهُمْ» هیچ می‌شود. لذا ممکن است چیزی به نیت حُسن فعلی از دست فرد بربیاید، یک بیمارستان بسازد و تعداد زیادی آدم از بیمارستان او استفاده کنند، یک میراثی بگذارد که فرزند او با آن بیمارستان بسازد، ولی به او چیزی نمی‌رسد. از این بیمارستان هم به او چیزی نمی‌رسد. این معارف خیلی عجیب است!

در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه هم این بحث را تا حدّی انجام دادیم، در سوره مبارکه توبه، آیه ۵۳ ببینید باز برمی‌گرداند به چه؟ به فرد. «قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»؛ بگو شما بامیل می‌خواهید انفاق کنید یا به اکراه می‌خواهید انفاق کنید، به هر صورت می‌خواهید انفاق کنید، انفاق کنید «لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ»؛ هرگز از شما قبول نیست «إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ»؛ به خاطر این که شما یک قوم فاسق هستید. بعد این تعریف فسق را می‌کند که با این مؤمن فاسقی که ما می‌گوییم یکی نشود! مؤمن فاسق؛ یعنی مؤمن خداترس، یعنی کسی که خدا را قبول دارد، ولی عادل نیست یعنی آدم لاتی است؛ یعنی نمی‌شود پشت سر او نماز خواند، به او مؤمن فاسق می‌گویند، دلیل قبول نشدن را توضیح می‌دهد. دلیل قبول نشدن این فعل چیست؟ «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ» حصر است «إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ اصلاً شما خدا و رسول را قبول ندارید، این حرفی است که به منافقین می‌زند؛ کسانی که اهل نماز هستند، ولی در عمق اندیشه‌ی شما که نگاه می‌کنی، شما خدا و رسول را قبول نداری! برای این که رسول می‌گوید این کار را انجام بده ولی شما آن کار را نمی‌کنی، این جا که نیه صادق می‌گویند یعنی همین! نه نیتی که من می‌گویم: چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربتاً الی الله! این نیست! آن بنیّه صادق است، لذا آدم یک مقدار که پیش می‌رود می‌بیند دارد کار خیلی خراب می‌شود؛ یعنی نیت صادق در این میان خیلی مهم است «إِلَّا أَنَّهُمْ

كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ شما اصلاً خدا و رسول را قبول ندارید، آن‌ها همان منافقینی بودند که با این‌ها نماز می‌خواندند! به ظاهر هم مسلمان بودند! به این معنا که این منافقین نفوذی کفاری بودند که آمده بودند صرفاً نفوذ کنند، از داخل به هم بزنند به این صورت نبوده است! اصلاً آیات خالی از این معنا است می‌گوید شما **«وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»**؛ به دلیل آن قبول نداشتن خدا و رسول، شما نگاه می‌کنید، می‌بینید جلوی فرامین رسول شاخ و شانه می‌کشد **«وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»** رابطه او با خدا و خلق به عنوان دو رابطه‌ی تپیکال «یأتون الصلاة و یأتون الزکاة»؛ این دو رابطه‌ی خدایی و رابطه‌ی خلقی آن، این رابطه هم در بستر **«كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»** است. این هم آن زمان بی‌ارزش است؛ یعنی در بستر **«كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»**. جان **«كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»** است، هویت **«كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»** است چیزی که هم از این خارج می‌شود دقیقاً یک چیز بی‌ارزش است. رابطه‌ی او با خدا کسالت‌بار، رابطه‌ی او با انفاق و بندگان هم به صورت یک رابطه‌ی کرهی است.

این همان چیزی است که شما در آیات قرآن آیه ۵۸ اعراف می‌بینید، باز حرف بسیار مهمی است که حواس انسان باشد، مادامی که جان آلوده باشد، فعل هم بی‌ارزش است، اصلاً فعل، بی‌ارزش صادر می‌شود. شما اعراف آیه ۵۸ را ببینید، آن زمان در بستر این‌ها است که می‌شود آیه را درست تفسیر کرد، آیه‌ای که می‌گوید: **«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»**؛ بلد طیب، زمین طیب، نبات آن، گیاه آن و رویدنی‌های آن به اذن پروردگارش درمی‌آورد. نبات آن به اذن پروردگار بیرون می‌آید، رویدنی‌ها از آن بیرون می‌آید، زمین پاک به این صورت است، **«وَالَّذِي حَبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»** لسان حصر است. زمین که ناپاک باشد از زمین فقط بی‌ارزش بیرون می‌آید یعنی یک گیاه هم که بیرون بیاید، حنظل در می‌آید، به درد نخور بیرون می‌آید از زمین طیب و زمین خبیث این بیرون می‌آید. از زمین‌های طیب و زمین‌های خبیث هم همین‌طور بیرون می‌آید. یک نفر که زمین‌های ذات او طیب است، قرآن نمی‌گوید که هرچه از این فرد بیرون می‌آید طیب است، ممکن

است چیزی که از این بیرون می‌آید طیب نباشد، یعنی فعل ناشایستی هم از او سریزند. لطافت بیان را ببینید نمی‌گوید که هرچه از زمین طیب بیرون بیاید حتماً همه‌ی آن طیب است «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ» از زمین طیب رویدنی‌ها بیرون می‌آید مثل این که پتانسیل رویدنی دارد می‌فرماید: در این زمین شرایط فراهم است که رویدنی‌هایی به اذن پروردگار از این بیرون بی‌آید، ببینید به اذن پروردگار! یعنی اگر به این دستورات عمل کنید چیزهای خوبی از آن بیرون می‌آید، خدا به آن اذن بدهد و اجازه‌ی تکوینی داشته باشد از این چیز خوبی بیرون می‌آید، از زمین پاک چیز خوبی بیرون می‌آید «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»؛ چیزی که خبیث است، زمینه‌ی خبیث، در رابطه‌ی با آن نمی‌گوید که چیزی از آن بیرون نمی‌آید، بلکه هرچه که در بیاید بی‌ارزش است، فقط پست و بی‌ارزش بیرون می‌آید، چیزهای بی‌ارزش، کارهای بی‌ارزش، حال این بی‌ارزش معلوم می‌شود که در کدام بستر این‌ها بی‌ارزش است! خود فرد بی‌ارزش است اما ممکن است خدمات انسانی باارزشی باشد، ولی برای خود او ارزش ندارد. ممکن است یک آدمی باشد که جان آلوده‌ای داشته باشد اما خیرات و مبرات بزرگی کند، ممکن است ارزش اجتماعی داشته باشد ولی برای خود او بی‌ارزش باشد، البته طبیعتاً فعل‌های بی‌ارزش بالندگی آن کم است، ولی فعل‌های پرارزش می‌بینید مثل بهمن بالندگی پیدا می‌کند، چون خیلی باارزش است آن جا است که دارد «مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» که اکل و آن خوردنی‌ها را «تؤتی اكلها»؛ اکل و میوه آن به اذن ربه می‌دهد و همین‌طوری مدام میوه می‌دهد «كُلَّ حِينٍ»؛ یعنی مدام میوه می‌دهد، درختی که او بنا می‌کند در بلد طیب، می‌بینید همین‌طوری بهمن وار بزرگ می‌شود و خوردنی‌ها و رویدنی‌های خود را می‌دهد. «كَذَلِكَ نَصْرَفُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ»؛ به این شکل ما تصریف و تبیین آیات می‌کنیم، باشد که شکر کنند، یعنی این کاری را که ما می‌کنیم باید منجر به شکر شود.

پس ببینید می‌توانیم مدام این بحث را بپروانیم؛ در مورد واژه‌ی قبول، که قرآن، قبول‌های فقهی دارد «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» (نور: ۴)، قبول‌های کلامی دارد (به آیات مربوط به آن نگاه کنید)، موانع قبول را نگاه کنید! «تَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» (احقاف: ۱۶)؛ گاهی اوقات خدا یک طوری می‌شود که حال با فضل خود قبول می‌کند، «تَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» بعد شروع می‌کنند بقیه‌ی آن را می‌پوشاند و...

شاهد آفرینش بودن به معنی واسطه‌گری در خلق است

روایتی ذیل این آیه است و من بارها این روایت را خواندم، آیه‌ی ۵۱ سوره کهف که دارد: «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ»؛ من این‌ها را شاهد خلق آسمان و زمین و خلق خود آن‌ها هم نگذاشتم، شهداء بر خلق این‌ها یک کسان دیگری هستند. این آیه‌ای است که بحث رتبه‌ی وجودی ابلیس را بیان می‌کند چون آیات بالای آن بحث شیطان است «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ»؛ شاهد خلق خود نبودند، شاهد خلق آسمان‌ها و زمین هم نبودند «وَمَا كُنْتَ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» اولاً در آیه معلوم می‌شود که شهادت در آن جا به معنای عَضُد بودن است، تماشای صحنه نیست، این آیه از این بُعد خیلی فوق العاده است. شهادت راجع به اعمال، شهادت راجع به آفرینش، تماشای ماجرای آفرینش نیست! همین‌طور نشستید و خدا این‌ها را آفرینش می‌کند بلکه جالب بود! این نیست! آن جا شهادت در خلق، در آن رتبه به معنای عَضُد بودن و به معنای واسطه‌گری در خلق است، یعنی خود او در آن جا عَضُد می‌شود، یعنی بازوی خدا می‌شود، این جا یدالله خلق می‌کند، که که «عَلَىٰ يَدِ اللَّهِ» این است، این جا یدالله خلق می‌کند، که بحث آن مفصل است حال انشاءالله که یک مقداری وارد بحث فلسفی، عرفانی شدیم و یاد گرفتیم آن‌گاه با همدیگر این‌ها را می‌بینیم. آیات شاهد‌های خوبی در خود دارند.

خداوندگاران هدایت هر کسی را به یاری خود نمی‌گیرند!

بعد می گوید: «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»؛ (باز هم اسم فاعل است)، من اصلاً به عنوان عَضُد، گمراه را قبول نمی کنم! بعد یک عبارتی است که درست است که در بحث ابلیس و شیطان بیان شده است، ولی خود هم مجزاً قابل دیدن است و یک روایت در ذیل آن است که ظاهراً حرّ بن یزید جعفی است که حضرت امام حسین بسیار به او می گویند که بیا به کربلا برویم، وضع او هم خوب بوده است، قبول نمی کند! حضرت اصرار می کند ولی او قبول نمی کند، در آخر هم می گوید البته اسب می دهم حضرت این قسمت را برای او خواند «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»؛ من اصلاً گمراه را جزء عَضُد انتخاب نمی کنم! من اسب تو را نمی خواستم، من با خود تو کار داشتم، یعنی این خیلی حرف است! این ها آخر هدایت هستند، یعنی گاهی ما وقتی می خواهیم از یک خیری پول بگیریم برای ما مهم نیست به هر نیتی که می خواهد پول بدهد بدهد! یعنی کاری به نیت او نداریم فقط به این فکر هستیم که پول بگیریم! ولی این که این ها در حقیقت خداوندگاران هدایت هستند، دنبال هدایت هستند که امام حسین می گویند: من در این صحنه آمده بودم، می خواستم خود تو را ببرم، با جان تو کار داشتم در این جا با پول تو کاری نداشتم! حالا اگر اسب می داد در آن جا اسب به کار می آمد یک مقدار زیادی اسب می خواست بدهد که به کار می آمد، ولی حضرت این طور فرمود.

جان با معرفت در دین اصالت دارد

از این مجموعه آدم می فهمد که یک چیزی که باید خیلی خیلی روی آن کار کند یک جان با شناخت، یک جان با معرفت است، حتی **معرفت های توحیدی**، معرفت های قرآنی، شناخت جهان. کسی که **شناخت جهان** داشته باشد و عبادت می کند، با کسی که شناخت راجع به جهان و خدا ندارد و عبادت می کند این دو برنَدِ عبادت است. این همان است که گفته اند مدام نگاه کنید، می گویند طرف خیلی عابد و زاهد است گفته است که **عقل** او چه جووری است؟ این روایت در کافی بر اساس عقل است، این که عقل او چه جووری است؟ نه این که چقدر اهل حکمت و فلسفه است!

عقل او یعنی، این شناخت‌های او به چه اندازه است؟ لذا آن بحث عابد بنی اسرائیلی و ... و همه‌ی این‌هایی که دیدید که می‌گویند دنبال خر خدا است، که ای کاش خر خدا بود و این علف‌ها را می‌خورد تا این علف‌ها در این جا حیف و میل نشود! او به این صورت سالیان سال است که عبادت می‌کند و تقاضای او از خدا این است که خر خدا بیاید و در این مراتع بچرد! این عبادت فایده‌ای ندارد، نیت هم صرفاً اخلاص نیست. بحث اخلاص در نیت هم این جان است که این جان به چه مقدار می‌فهمد؟! و این جان مجموعاً چقدر ارزش دارد؟ وقتی کوچکترین عبادتی کند پرتاب می‌شود، پرتاب می‌شود! اگر مخلصانه کوچکترین عبادتی کند این چنین جانی پرتاب می‌شود.

آیه ۱۰۵ کهف از آیات پایانی کهف است که دوباره اشاره به همین داستان دارد. آیه ۱۰۳ نگاه کنید «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»؛ به شما از اخسرین اعمال، بدبخت‌ترین و زیان‌کارترین اعمال خبر بدهم؟ «الَّذِينَ» قرار بود چه چیزی را خبر بدهد؟ قرار بود اعمال را خبر بدهد. روی چه آمد؟ روی افراد! این خیلی مهم است، خیلی از این عنایات‌ها در قرآن است که به آن صنعت التفات می‌گویند. در قرآن ببینید که علامه چقدر می‌گوید صنعت التفات. «بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» (نقش اعمال این‌جا، تمیز است)، «بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» ولی شما در آن جایی که گره می‌زند مثل «أَيُّسَ الْبِرِّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ»؛ (بقره: ۱۷۷)

وقتی عمل گم می‌شود!

در آیه ۱۰۵ کهف نیکی را روی «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» می‌آورد، بعد چه دارد؟ می‌گوید این‌ها چه کسانی هستند؟ کسانی که گمراهانه در این جا عمل انجام می‌دهند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ»؛ این‌هایی که کافر هستند، این‌ها «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»؛ اعمال این‌ها حبط است یعنی هیچ است، این عمل هیچ است با این‌که طرفی که فکر می‌کند که من کار خوبی انجام می‌دهم، فکر نمی‌کند من که دزدی می‌کنم، من که غیبت می‌کنم، من که دروغ می‌گویم، من که هرزگی می‌کنم، کار خوبی می‌کنم، ببین من کار

خوبی انجام می‌دهم! این را که فکر نمی‌کند! چه کسی است که فکر می‌کند من کار خوبی می‌کنم، آن کسی که نیکی می‌کند و بیمارستان می‌سازد و... این کارها را انجام می‌دهد «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ فکر می‌کند که کار خوبی انجام می‌دهد ولی عمل گم شده است «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ»؛ سعی گم شده است، سعی نیست چون سعی «تقوا منكم» قرار است بالا برود که در آن جا نیست، چیزی وجود ندارد، لذا سعی گم شده است و «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» آن زمان «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا»؛ اصلاً ما اقامه‌ی وزن نمی‌کنیم، اصلاً ترازو نمی‌گذاریم اعمال را بسنجیم چون وزنی ندارد! ترازو را برای یک چیزی می‌گذارند که وزنی داشته باشد برای همین است که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (زلزال: ۷) این آیات بر آن آیات به اصطلاح فقهی حاکم است؛ همین حکومتی که ما در فقه می‌گوییم؛ یعنی اگر «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا» باشد، «يَرَهُ» است، ولی این «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا» هم نیست! یعنی اندازه‌ی یک گرد و خاک ذره، خیری وجود ندارد که این بخواهد ببیند، لذا «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» اصلاً هیچ اقامه‌ی وزن نمی‌کنیم در بحث اقامه‌ی وزن، بحثی وجود دارد که...

صلوات!

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴.